

داریوش بزرگ

داریوش پور گشتاسپ پور ارشام پور آریارمن پور چیش پیش بود که رشته تبارش در سه پست به تبار کوروش میرسید. چیش پیش در حدود سال ۶۴۰ پم پارس و انشان را میان دو پسرش **کوروش** (جد اعلای کوروش بزرگ) و **آریارمن** (جد اعلای داریوش بزرگ) تقسیم کرده بود. بعدتر به طریقی که ما از آن اطلاع نداریم پدران کوروش پدران داریوش را از صحنه کنار زده به درجه دوم پائین آورده خود فرمانروایان پارس و انشان شده بودند. از نظر خاندانی گشتاسپ پدر داریوش دست کمی از کوروش نداشت. زمانی که کوروش درگذشت **گشتاسپ** و پدرش **ارشام** هردو زنده بودند. بنا به روایت داریوش بزرگ در بغستان که میگوید پیش از او هشت تن از خاندان او شاه بوده‌اند، ارشام نیز برای مدتی در مقام سلطنت بوده و چه بسا که کامبوجیه دوم وی را کنار زده باشد. آیا میتوان تردید کرد که ارشام پیر فرزندان خودش را برای پادشاهی شایسته‌تر از پسران کوروش میدانسته؟ آیا بعد از کوروش زمان آن فرارسیده بوده که بر سر فرزندان کوروش همان برسد که نیای کوروش با نیای داریوش کرد؟ این را نیز نباید از نظر دور داشت که پدر داریوش در میان خاندانهای پارسی بخاطر کبر سنش از احترام خاصی برخوردار بود و حرفش خریدار داشت. هردو پسر کوروش (کامبوجیه و بردیه) در پی هم از میان رفتند تا فرزندان آریارمن بر اورنگ شاهنشاهی‌ئی که کوروش با تدبیرش تشکیل داده بود تکیه بزنند.

چون داریوش به‌شاهی رسید نام افراد خانواده کوروش از صحنه کنار رفت و در نبشته‌های داریوش نه از کوروش به‌عنوان بنیانگذار شاهنشاهی و آفریننده سلطنتی که به‌دست داریوش افتاده بود تجلی‌ی شد و نه از خدماتش تقدیری به‌عمل آمد، و هر جا که لازم بود نامی از کوروش به‌میان آید به‌سادگی از او یاد شد بدون آنکه اشاره شود که او بنیانگذار شاهنشاهی بوده است. فرزندان نرینه کامبوجیه و بردیه تماماً قتل عام شدند و القاب این دوتن نیز به‌فراموشی سپرده شد تا از خاطرها زدوده شود. داریوش در سنگنبشته بغستان داستان بردیه و کامبوجیه و گائوماتا و به‌سلطنت رسیدن خویش را چنین بیان میدارد:

وقتی کامبوجیه به‌مصر رفت، ارتش و مردم در ایران از بردیه برگشتند و شایعه‌هایی

پراکنده بودند که دال بر نارضایتی عمومی از او بود. از آنجا که کامبوجیه پیش از آنکه از ایران حرکت کند، برادرش بردیه را سربسته کرده بود و کسی هم از این امر اطلاع نداشت، مغی بنام گائوماتا خویشتن را بردیه خوانده دست به کودتا زد و سلطنت را قبضه کرد. در این میان کامبوجیه هم درگذشت. گائوماتای مغ همه کسانی را که احتمال میداد وی را بشناسند و امرش را افشا کنند از میان برد و چنان اربابی در کشور برقرار کرد که کسی جرأت نمیکرد با او مخالفتی نشان دهد. چون داریوش به ایران برگشت گائوماتا را از میان برداشت؛ بناهایی را که او ویران کرده بود برای مردم بازسازی کرد، املاک و اموالی را که او از مردم مصادره کرده بود به صاحبانشان برگرداند، و کشور را به اوضاع سابق بازآورد.

داریوش در این گزارش مفصل از شش تن سپهدار و بزرگان پارسی نام می‌برد که دستیاران او در کودتایش بوده‌اند. اینها عبارت بودند از: **ویندقرنه** پور ویسپار، **اوتن** پور ثوخره، **گائوبرووه** پور مردونیه، **وی‌درنه** پور بغایغنه، **بغ‌بوخش** پور دادوهیه، **آردومنش** پور ووهوکه. روایتی که داستان ورود این شش تن همراه داریوش به کاخ را نقل میکند و چگونگی کشته شدن اورنگ‌نشین شاهنشاهی ایران را بیان میدارد، نشان میدهد که آنها طی یک توطئه ماهرانه و از پیش طرح‌شده دست به یک کودتا زدند. روایت میگوید که این هفت تن پس از بازگشت از شام ظاهراً بعنوان دیدار با شاه جدید و عرض گزارش وارد کاخ شدند. اینها سرکردگانی بودند که اجازه داشتند هرگاه و بی‌گاه وارد کاخ شده به حضور شاه برسند و مانع و رادعی برسر راهشان وجود نداشت. همین روایتهای حکایت از آن دارد که آنها در درون کاخ و درون کوشک زنان به کسانی که «گائوماتا و برادرش» نامیده‌اند حمله‌ور شده و آنها را کاملاً غافلگیر کردند. در از میان برداشتن آنها نه سخن از شورش رفته و نه مداخلت ارتش و نه جنگ و درگیری. کسی که بردیه‌ی دروغین خوانده شده در اطاق خوابش پس از مقاومت جانانه به دست داریوش و دوستانش کشته شد، و اعلام شد که او بردیه نبوده بلکه مغی گوش‌بریده به نام گائوماتا بوده که همه او را میشناخته‌اند؛ بردیه هم چند سال قبل به فرمان کامبوجیه کشته شده بوده و کسی که عامل قتل بردیه بوده نیز خودش را همین اکنون کشته است، و قصه تمام شد. بعد از این کار، شش سرکرده پارسی که یاران داریوش بودند او را بر اورنگ شاهنشاهی ایران نشاندند.

ولی استقرار سلطنت داریوش به سادگی صورت نگرفت. نخست آنکه او، به‌علتی که برای تاریخ‌نگار قابل درک است، هیچگاه به پاسارگاد (پارس‌ارگاد) - پایتخت سنتی و مرکز اداری دولت هخامنشی - نرفت، بلکه از آغاز سلطنتش شهر شوش در خوزستان را برای پایتخت خویش

برگزید، و بعد هم استخر را که نسبتاً دور از پاسارگاد بود پایتخت اداری کشورش کرد. دیگر آنکه او با یک سلسله شورشهای گسترده مواجه شد که نشان دهنده نارضایتی پارسیها و مادیها از کودتا و روی کار آمدن او بود. همین شورشها حکایت از آن دارند که داستان کامبوجیه و بردیه و گائوماتا به همین سادگی که در گزارشهای داریوش مطرح شده نبوده است و بسیاری از بزرگان پارسی از حقیقت امر آگاهی داشته‌اند و با داریوش به مخالفت برخاسته‌اند. گزارش سرکوب شورشهای داخلی ایران در کتیبهٔ بغستان چنین آمده است:^۱

در خوزستان مردی به نام **آترینا** با ادعای پادشاهی خوزستان سر به شورش برداشت. در بابل نیز مردی به نام **نیدین تاپیل** مدعی شد که پسر نبوخذنصر است و مردم را به دور خویش گرد آورده خویشان را پادشاه بابل خواند. آترینا را سپاه اعزامی داریوش شکست داده از میان برداشت. برای مواجهه با شورش بابل داریوش شخصا حرکت کرد و مدعی سلطنت بابل را طی سه دور نبرد به شکست کشانده دستگیر کرده معدوم ساخت. در همین اثناء در پارس، خوزستان، ماد، بابل، ارمنستان، پارت، گرگان، مرو، سند، و سیستان شورشهایی به راه افتاد. داریوش پس از فروکوفتن شورش بابل به خوزستان لشکر کشید، ولی پیش از آنکه به خوزستان برسد مدعی پادشاهی خوزستان گرفتار شورش دشمنانش شد و کشته گردید. در ماد مردی از خاندان شاهی سابق به نام **فره‌ورتیش** به پا خاست. داریوش لشکر به ماد فرستاد، ولی چونکه هواداران فره‌ورتیش بسیار بودند این سپاه نتوانست کاری از پیش ببرد، و داریوش مجبور شد که شخصا برای مقابله با شورشیان به ماد برود. برای مقابله با قیام ارمنستان نیز داریوش لشکر فرستاد. این لشکر پس از چندین دور نبرد توانست شورش ارمنستان را سرکوب کند. داریوش در ماد فره‌ورتیش را شکست داد و فره‌ورتیش به ری گریخت. سپاه اعزامی داریوش وی را در ری شکست داده دستگیر کرده به ماد فرستاد و او در همدان به دار آویخته شد. در **ساگارتیه** (ایران مرکزی) مردی به نام **چیترون تخمه** با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد است قیام کرد. این نیز توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دستگیر و به ماد فرستاده شده در **اربیل** (اکنون شمال عراق) به دار آویخته شد. زمانی که فره‌ورتیش در ماد قیام کرده بود مردم پارت و گرگان از او حمایت کردند و گشتاسپ- پدر داریوش- که شهریار پارت بود را بیرون راندند. داریوش نیروی امدادی برای پدرش فرستاد و گشتاسپ پس از دو جنگ بزرگ شورشیان را سرکوب کرد و آرامش را به پارت و گرگان برگرداند. در مرو نیز مردی به نام **قراده** قیام کرد و مردم به دور او گرد آمدند. این

۱- متن کامل این نوشته در متن سنگنبشتهٔ بغستان خواهد آمد.

شورش نیز مثل بقیه به تدبیر داریوش و به دست سپاه اعزامی او به شکست انجامید. در پارس مردی به نام **وَه‌یَزَدات** مدعی شد که **بَرَدِیَه** است و بخش عظیمی از پارسیها از او حمایت کردند و چند ماه در برابر نیروهای اعزامی داریوش پایداری ورزیدند. این مرد و هوادارانش در سه موضع و سه جنگ بزرگ شکست یافت و سرانجام دستگیر شد و به فرمان داریوش در پارس به دار آویخته شد. در سیستان نیز مردمی از **وَه‌یَزَدات** هواداری کرده سر به شورش برداشتند. سپاه داریوش در سیستان سه جنگ بزرگ با شورشیان داشت، و توانست شورش را سرکوب کرده آرامش را به منطقه برگرداند. در میان گرفتاریهای داریوش در پارس و شرق کشور، بابل مجدداً شورید و مردی به نام **آرَخَه** با ادعای اینکه پسر **نَبُوخَذَنْصَر** دوم است پادشاه شد. اَرخه نیز مثل دیگر شورشیها توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دستگیر شد و او را در بابل به دار آویختند.

داریوش بزرگ پس از شرح این وقایع تأکید میکند که همه رهبران شورشها با نیرنگ و دروغ مردم را به دور خودشان گرد آورده بودند، ولی خدای بزرگ به او کمک کرد تا همه این دروغگویان و فریبکاران را یکی پس از دیگری از میان بردارد. او سپس به همه شاهان آینده توصیه میکند که از دروغ و نیرنگ پرهیزند که عواقب دروغ خوشایند نخواهد بود.

داریوش فرماندهی قاطع و بی‌گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورشگران مدارا نمیکرد و چون بر آنها دست می‌یافت در مجازاتشان نسبتاً بی‌رحمانه رفتار میکرد. در آوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت‌آمیز مدعیان شکست‌خورده سلطنت از روشهای کیفردهی او بود. روشهای رعب‌انگیز داریوش در سالهای آغاز سلطنتش امنیتی سراسری را در کشور پهن‌آور و که میراث کوروش و کام‌بوجیه بود برقرار کرده سلطنت او را تثبیت نمود و به او امکان داد که در غیاب هر صدای مخالفی کوس مشروعیت مطلق بنوازد و خویشتن را مورد حمایت خدای جهان بنامد. در گزارش بغستان، او همه کسانی که مخالفش بودند را پیروان دروغ مینامد و تأکید میکند که آنها به دروغ خودشان را به اسمی نسبت میدهند که از آن ایشان نیست، و آن کس که میگویند نیستند. او با این شگرد میخواست به مردم القا کند که نامهایی که این مدعیان برخودشان بسته‌اند متعلق به کسانی است که در قید حیات نیستند، و اینان کسان دیگرند و شاید و مردم فریبند و دروغ میگویند تا مردم را به دور خودشان جمع کنند و به مقصدشان برسند. نخستین کس که با این شگرد ماهرانه متهم به دروغ‌گویی و ادعای ناحق شد **بَرَدِیَه** بود، که داریوش وی را **بَرَدِیَه‌ی** دروغین نامید و او را از میان برداشت.

داریوش در سنگنبشته بغستان همه پیروزیهایش را به اراده اهورامزدا نسبت داده و کوشیده

است و انمود کند که چونکه هدفش اجرای ارادهٔ اهورامزدا در برقراری عدل و راستی و درستی بوده است، اهورامزدا همواره یاور و حامی او بوده و در همهٔ جنگها و در برابر همهٔ دشمنان به پیروزی رسانده است. او بدینگونه خویشتن را تنها ذات شایستهٔ حکومت کردن قلمداد کرده، و معتقد بوده که همهٔ مردم روی زمین وظیفه دارند از او فرمان ببرند تا او بتواند خواسته‌های اهورامزدا را، یعنی برقراری نظم و امنیت و آرامش را در جهان به اجرا در آورد. وی در سنگنبشته نقش رستم نیز چنین نوشته است:

من هر چه کرده‌ام به یاری اهورامزدا بوده که پشتیبان من بوده و مرا کامیاب گردانیده است. اهورامزدا به من یاری کرد تا این کارها را انجام دهم. او یاور و نگهبان من بادا، و کشورم را از بلاها در امان بدارد. من امور خویش را به ارادهٔ اهورامزدا و امیدوارم که رستگاری نصیبم کند. ای مردم! دستورهای اهورامزدا را که به شما رسیده است رها مکنید و از راه راست و درست روگردان مشوید.

انسان وقتی این سخنان را میخواند یا میشنود شخصیتی باایمان و پارسا و دادگر و مهرپرور از داریوش در نظرش مجسم میشود و به این شخصیت حق میدهد که بخاطر انجام مأموریت دادگسترانه و مبارزه با کژیها و بدیها و برقراری راستیها و درستیاها هر شیوه‌ئی را که صلاح بداند به کار بندد و مخالفان راهش را به هر طریقی که مناسب پندارد از میان بردارد. ولی لحظهٔ دیگر به خاطر می‌آورد که این خودستائیاها را یک زورمند خشم‌آور آتش‌شگاف^۱ بر زبان آورده که به کسی اجازه نمیداده در برابر او جز «لیک»، و «بله قربان» چیز دیگری بر زبان آورد؛ و همه کس را حتی بلند پایه‌ترین شخصیت‌های کشوری و لشکری را فرمانبر چشم و گوش بسته خودش میدانسته است. داریوش در کتیبهٔ معروف بغستان فقط از شش تن رؤسای خاندانهای بزرگ پارسی که او را برای حصول سلطنتش یآوری کردند به نام «دوستان من» یاد کرده، ولی جزاینها از تمام امرای ارتش و کارگزاران دولتش با عبارت «منا بندکا» (فرمانبر من) نام برده است. این شش تن همان سپهداران نیرومندی بودند که با روی کار آمدن او اعضای شورای سلطنت را تشکیل دادند و

۱- مولوی رومی داستانی را چنین میگوید: شاه با دلک همی شطرنگ باخت؛ زود ماتش کرد و خشم شه بتافت. گفت شه شه! و آن شه خشم آورش، یک یک آن شطرنج میزد بر سرش؛ که بگیراینک شهت ای قلتیان ... بار دیگر باختن فرمود میر؛ و او شده لرزان چو عود از زمهریر. باخت دست دیگر و شه مات شد؛ وقت شه شه گفتن و میقات شد. دلک از جا جست و در کنجی خزید، یک لحاف و شنمند بر خود کشید. گفت شاهش: هان چه کردی چیست این؟ گفت: شه شه، شه شه، ای شاه گزین! با چو تو خشم آور آتش شگاف، کی توان حق گفت جز زیر لحاف.

تخت شاهنشاهی بر دوششان نهاده شده بود و پس از آن هر کدام در بخشی از کشور برای خودشان شاهی کردند. داریوش سلطنت خویش را درحقیقت مدیون اینها بود و اگر اینها نبودند او نمیتوانست تاج و تخت را از دست فرزندان کوروش بیرون آورد و به خود اختصاص دهد. حقیقت امر کامبوجیه و بردیه را نیز همین شش تن میدانستند. داریوش به پاس خدمت عظیمی که این شش تن به او کرده بودند نامهایشان را یکی یکی در کتیبه اش ذکر کرده و ستوده و از پادشاهان آینده خواسته است که خانواده ها و فرزندان اینها را گرامی بدارند و همواره در زیر چتر حمایت بگیرند. این شش تن بودند که با تدبیر خاصی همراه داریوش - فقط و فقط هفت نفره - وارد کاخ شدند و اورنگ نشین سلطنت ایران را غافلگیر کرده کشتند (مهرماه ۵۲۲ پ.م). بعد از آن داری و هوش پور و یشتاسپه (داریوش پسر گشتاسپ) شاهنشاه ایران شد، تا همان راهی را که کوروش بزرگ آغاز کرده بود بدون تغییر و تبدیل کلی ادامه دهد، و از تمدن جهانی و نظم و امنیت و آرامش جهان به شایستگی پاسداری کند.

جهانداری داریوش بزرگ

داریوش سه سال نخست سلطنتش را صرف سرکوب شورشیهای داخلی و تثبیت اوضاع ایران و میانرودان و ارمنستان کرد. او درسند بغستان گزارش نسبتاً مفصلی درباره یکایک شورشیان ارائه کرده و همه را ناشی از اراده اهورامزدا دانسته است. او در این سند خاطرنشان کرده که در مصر نیز برضد او دست به شورش زده اند. داستان این شورش چنین است که چون داریوش به سلطنت نشست **آریاند** فرمانروای پارسی مصر که منصوب کامبوجیه بود با او به مخالفت برخاست و در صدد برآمد که مصر را از حیطه نظارت داریوش خارج سازد. او با این هدف سکه نقره تمام عیار به نام خودش زد،^۱ و روابطش را با داریوش قطع کرد. چون این اقدام به مثابه مقدمه چینی برای شورش برضد داریوش بود، داریوش درحالی سال ۵۱۷ پ.م به مصر لشکر کشید. آریاند نتوانست یا نخواست که در برابر داریوش چندان مقاومتی نشان دهد؛ و به اطاعت داریوش درآمده مُجَدِّدًا درمقامش ابقا گردید.

داریوش در مصر دست به یک سلسله اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد تا رضایت مردم آن کشور را جلب کند. نخستین کاری که کرد آن بود که چون در آن هنگام کاهنان در جستجوی خلیفه برای آپیس بودند که در آن اواخر درگذشته بود،^۲ در مراسم عزای آپیس شرکت نمود و

۱- هرودوت، ۴ / ۱۸۷.

۲- آپیس، گوساله سیاه رنگی بود با یک مربع سفید برپیشانی و نقش یک عقاب بر پشت و نقش یک خزوک

هزینه‌ئی هنگفت برای «کشف و تعیین» آپیس جدید مقرر کرد. او بعد از آن به رسم فرعونان به حضور خدایان مصری رفت و مراسم عبادت به جای آورد و همچون فرعونان آنها را پدر خطاب کرد تا تقدس خویش را در مصر تثبیت کند. بعلاوه او به هزینه دولت ایران ساختمان یک معبد بزرگ برای آمون (خدای بزرگ مصر) آغاز کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. این کاری بود که هر کدام از فرعونان پیش از او انجام داده بودند و داریوش نیز که اینک فرعون مصر شمرده می‌باشد می‌بایست انجام میداد. داریوش همچنین در مصر دست به یک سلسله اصلاحات اقتصادی زد و از آنجمله میان شاخه شرقی دلتای نیل و دریای سرخ به دستور او ترعه‌ئی حفر شد که کشتیهای بازرگانی میتوانند از آن عبور کنند و از دریای سرخ به مدیترانه حرکت کنند. این ترعه سواحل شمالی آفریقا و نیز سواحل جنوبی اروپا را از راه دریای سرخ به خلیج فارس و شرق آسیا پیوند میداد و به رونق تجارت بین المللی کمک میکرد و مصر را به حلقه وصل میان شرق و غرب مبدل میساخت و باعث شکوفایی اقتصادی مصر میشد. او همچنین به کاهنان مصری دستور داد که مجموعه قوانین مدنی و جزایی مصر را با استفاده از احکام فرعونان سابق (قوانین شرعی مصر)، بنابر اهداف امنیت گسترانه او تدوین کنند، و دستگاه قضایی مصر را نوسازی کرد تا رعایای مصری که تا پیش از آن بردگان فرعون بودند و هیچ حقی جز حق زیستن و بهره دادن نداشتند از حقوق انسانی برخوردار گردند و به آزادی برسند. برای بازگشایی مدرسه بزرگ طبی مصر - که مدتی بسته شده بود - نیز به اودجهاور ریست مأموریت داده شد که از همه توان خود برای اداره این مرکز مهم پزشکی جهان استفاده کند، پزشکان و کارمندان سابق را به مدرسه برگرداند، و شاگردان بااستعداد را در مدرسه برای آموزش یابی بپذیرد. اودجهاور ریست که اینها را در نوشته یادگاری خویش آورده است متذکر میشود که «شاهنشاه فرمان داد که همه چیز خوب به آنها [یعنی دانش آموزان] داده شود تا پیشه و کاردانی خود را بورزند. ... شاهنشاه این کار را کرد زیرا فضیلت این علم [یعنی علم پزشکی] را میشناخت»^۱.

اقداماتی که داریوش بزرگ در مصر انجام داد بسیار پرثمر بود و سبب میشد که حاکمیت ایران بر مصر برای مدتی طولانی دوام داشته باشد. او با اقدامات دینیش روحانیت مصر را به حامیان

بر پوزه و با دمی دوشاخه، که به عقیده مصریان باستان همراه با آذرخش از آسمان فرود می‌آمد [هروdot، ۳ / ۲۹]. این گوساله توتم مصریان باستان و مادر زمین و ملت و کشور به شمار میرفت و مورد پرستش واقع میشد. هروقت یک آپیس میمرد (غیبت میکرد)، مردم مصر مدتی به انتظار ظهور دوباره او مینشستند تا او را می‌یافتند، و در روز ظهور او بزرگترین جشنها را برپا میداشتند.

۱- ا.ت. اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم (امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸): ۱۹۴-۱۹۵.

خویش مبدل ساخت و بدین وسیله سلطه ایران را در مصر استحکام بخشید، به گونه‌ای که برای مدتهای درازی حرکت استقلال طلبانه قابل ذکری در مصر بروز نکرد.

در خاورمیانه از دورترین دوران تاریخ تا امروز، دین و روحانیت مهمترین نقش را در زندگی اجتماعی بازی کرده‌اند. روحانیت بحکم ماهیت تاریخی و بحکم خصیصه اقتدارطلبی همیشه در هر جامعه‌ای میکوشد تا سهمی از قدرت و امتیاز ناشی از آن را به خویش اختصاص دهد و از مزایای آن برخوردار گردد. سلاطین نیز همواره از قدیمترین زمانها با شناختی که از تأثیر فعال روحانیت در بسیج افکار توده‌های عامی داشته‌اند، روحانیون را به خودشان نزدیک کرده با اعطای امتیاز ملموس مادی حمایت و اطاعتشان را جلب کرده‌اند. آنچه سبب شد مغولان و تیموریان و اعقابشان برای نزدیک به چهار قرن در ایران ماندگار شوند، همین درک آنها از نقش متولیان دین و خریدن وفاداریهای آنها و استفاده از آنها در تأمین اطاعت توده‌های تحت ستم و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به حاکمیشان در ایران بود. اینکه می‌بینیم در زمان مغولها اینقدر دارودستگاه عریض و طویل به نام مراکز تصوف در ایران روئید ناشی از همین حمایتی بود که حکومتگران ستم‌پیشه مغول از متولیان دین و مذهب به عمل می‌آوردند- متولیان که هیچ کاری جز تنبل‌پروری و تلقین دنیاگریزی در جامعه انجام نمیدادند؛ و در حقیقت توده‌های عامی را از امور دنیایی منصرف میداشتند تا مغولها با خیال آسوده به حاکمیت تاراج‌گرانه ادامه دهند. اگر روحانیت در نظامهای فاسد و متجاوز در راه اجرای نقشه‌های حکومتگران ضد مردمی نقش ضد مردمی ایفا میکند، حاکمان مردم‌گرا نیز اگر بر سر کار باشند میتوانند از آنها در جهت منافع و مصالح مردم استفاده کنند؛ زیرا که روحانیت به حکم ماهیت خاصش همیشه ابزار دست کسان و گروهانی است که زندگی او را به بهترین وجهی تأمین کنند، و کاری به این ندارد که جهتگیری اجتماعی این کسان یا گروهها به نفع جامعه باشد یا به زیان جامعه. به زبان دیگر روحانیت در طول تاریخ تا بوده همیشه توجیه‌گر وضع موجود سیاسی و اجتماعی بوده است. حال اگر نیکانی بر سر قدرت سیاسی قرار داشته باشند که بخواهند در جهت خیر و صلاح جامعه عمل کنند، روحانیت با حمایتها و امتیازهایی که از این حاکمیت حاصل میکند توجیه‌گر همین وضع موجود میشود و توده‌های عامی را برای حرکت در راهی که این حاکمیت نشان میدهد بسیج میکند؛ و هرگاه هم حکام ستم‌پیشه بر سر کار باشند به همین سان از سلطه سیاسی روز حمایت میکند. این ماهیت متولیان دین بوده و هست و همین خواهد بود؛ زیرا که دستگاه سلطه- به هر شکلی که باشد- همیشه خودش را نگهبان دین موجود میداند و از متولیان دین حمایت میکند تا از آنها بعنوان ابزار

توجیه توده‌های عامی به تبعیت از خودش استفاده کند.

هم کوروش و هم داریوش با درک اهمیت نقش روحانیت در جوامع خاورمیانه خدایان و ادیان اقوام زیرسلطه‌شان را به رسمیت شناختند و معابد و روحانیون را زیرچتر حمایت گرفتند. روحانیون نیز چونکه منافعشان را حاکمیت تأمین میکرد با آن از در سازش درمی‌آمدند و مشروعیت آن را در میان توده‌ها تبلیغ میکردند، و بدین وسیله جریان پرداخت باج و خراج به دربار ایران در سرزمینهای زیر سلطه به راحتی ادامه می‌یافت، و کارگزاران ایران قادر میشدند که ثبات و امنیت و آرامش را در این سرزمینها تأمین کنند.

برنامه کوروش و داریوش ایجاد یک جهان مبتنی بر آرامش و آسایش برای همگان و بدون جنگ و ستیز و ناامنی و ویرانگری بود. و این همان آرزویی بود که زرتشت در تعالیم خویش بر روی آن تأکید ورزیده بود. پاسداری از صلح جهانی و برقرار کردن آرامش و امنیت در جهان پهناوری که زیرچتر حمایت کوروش و داریوش بود هزینه‌های سنگینی را میطلبید. و تنها راه تأمین این هزینه‌ها مالیاتهای بود که سرزمینهای تحت سلطه و مردم ایران می‌بایست به دربار ایران بپردازند. آنچه جریان این مالیاتها را استمرار می‌بخشید وفاداری شخصیت‌های متنفذ در سرزمینهای زیر سلطه نسبت به دربار ایران بود. روحانیت هر کشوری بیشترین نقش را در دوام این وفاداری ایفا میکرد. در کتیبه‌ئی که کاهنان مصری به یادگار اقدامات داریوش از خود برجا نهاده‌اند، داریوش را فرزند نیت (خدای دریاها) و برادر رع (خدای آسمان) خوانده‌اند. در این سند که مرحوم پیرنیا در تاریخ ایران باستان آورده،^۱ چنین آمده است:

داریوش که زاده نیت و متولی سائیس (شهر خدایان مصری) است کارهایی را که خدا به اراده خویش آغاز کرده بود به انجام رساند (یعنی هرچه در مصر کرد، همان بود که خواست خدا بود). ... وقتی که او در شکم مادرش بود، نیت وی را فرزند خویش دانست، ... دست خود را با کمان به سویش برد تا دشمنان وی را براندازد، همانگونه که برای فرزند خود «رع» کرده بود. ... او نیرومند است و دشمنانش را در همه سرزمینها نابود میکند. شاه مصر علیا و مصر سفلی داریوش، که تا ابد جاوید بماند، شاه بزرگ، پسر ویشناسپ هخامنشی، پسر او (یعنی پسر نیت) است، و نیرومند و جهانگیر است. مردم سرزمینهای دور با هدایای خود رو به سویش می‌آورند و برایش خدمت میکنند.

داریوش آرزومند آن بود که یک حکومت واحد جهانی تشکیل دهد و کل جهان آنروز

۱- پیرنیا، تاریخ ایران باستان: ۵۷۰.

را تحت فرمان خویش درآورد. او در تعقیب این هدف انسانی در سال ۵۱۴ پم به اروپا لشکر کشید و بخش اعظم شبه جزیره بالکان (تراکیه، مقدونیه، چند شهر یونان به جز آتن)، به اضافه سرزمینهایی که اکنون کشور اوکراین را تشکیل میدهد متصرف شد.^۱ هدف داریوش از الحاق سرزمینهای شمالغرب دریای سیاه آن بود که به معادن ناحیه اورال که در یونان شهرت فراوان داشت دست یابد و از آنها در جهت درآمد بیشتر به منظور تأمین هزینه‌های بیشتر برای پیشبرد برنامه صلح جهانی استفاده کند. هدف دیگر او آن بود که به جنگلهای ماورای دانوب دست یابد؛ زیرا میتوانست از چوب این جنگلها در صنعت کشتی‌سازی در دریای مدیترانه به هدف تقویت نیروی دریایی ایران در اروپا استفاده کند. به نظر میرسد که درباره این هردو مورد آگاهان یونانی به داریوش مشورت‌های شایسته داده بودند و او را به لشکرکشی به آن نواحی تشویق کرده بودند. موضوع دیگری را نیز میتوان در انگیزه داریوش به لشکرکشی به این مناطق بسیار دور از مراکز تمدنی یافت: در توصیفی که هرودوت از سنتها و آداب و رسوم قبائل اسکیت که در ناحیه شمالغرب دریای سیاه ساکن بودند به دست میدهد، گفته شده که آنها آداب و رسوم بسیار وحشیانه داشتند، و در مراسمی کسانی را زنده زنده به هوا پرتاب میکردند تا بر روی نیزه‌ئی که در زمین فرو کرده بودند فرونشینند. اینها کارهای وحشیانه بود، و داریوش که خود را سرپرست تمدن جهانی میدانست احساس میکرد که وظیفه دارد چنین اقوامی را هرچه بیشتر از مرزهای جهان متمدن دور سازد. یک گزارش هرودوت نشان میدهد که داریوش پیش‌بینی کرده بود که شاید مجبور شود این قوم را به طرف شرق در سواحل دریای سیاه تا نواحی قفقاز دنبال کند. این موضوع را از این نکته میتوان دریافت که بنا به نوشته هرودوت، داریوش پس از عبور از دانوب گروهی از یونانی‌ها را در کنار دانوب گماشت و به آنها گفت که اگر او تا ۶۰ روز برنگشت پل را تخریب کرده به یونان برگردند. یعنی با حسابی که او کرده بود، اگر قرار بود اسکیتها را به طرف شرق تعقیب کند هیچگاه به غرب برنمیگشت بلکه از راه قفقاز و آذربایجان به ایران میرفت؛ و اگر قرار بود که آنها را تا زمینهای دوردستی تعقیب کند بیش از دوماه وقت او را نمی‌گرفت. ولی تعقیب اسکیتها به طرف شمال بود و او تا رود ولگا پیش رفت و وقتی اطمینان یافت که این قوم وحشی به حد کافی از مراکز تمدنی دور شده‌اند دست از تعقیب کشیده به اروپای شرقی برگشته راه بازگشت به ایران را در پیش گرفت. جالب است بدانیم که برگشت او به دانوب درست در همان زمانی بود که برای یونانیهای نگهبان پل تعیین کرده بود.

۱- هرودوت، ۴ / ۸۳-۱۴۴.

داریوش بزرگ در تعقیب برنامه تشکیل دولت واحد جهانی در سال ۵۱۲ پم متوجه شرق شد و گندارا و سند را ضمیمه شاهنشاهی ساخت. این بخش از هندوستان که پاکستان فعلی را تشکیل می‌دهد، میراثبر شکوهمندترین تمدنهای هند باستان بود، و هنر و فرهنگ در آن ناحیه به مرحله بسیار پیشرفته‌ئی رسیده بود، و بنادر جنوبی سند از مهمترین مراکز تجارت بین‌المللی میان شرق و غرب به‌شمار می‌آمد. با تسخیر گندارا و سند مرزهای شاهنشاهی ایران در شرق به پهناترین حد خود رسید، و در غرب تمام دنیای متمدن شناخته شده را دربر گرفت. در دهه آخر قرن ششم پم ایران حاکم واحد و بلامنازع کل جهان متمدن خارج از چین و هند بود و بر سراسر دریاها و شرق و غرب تسلط داشت.

داریوش مثل کوروش به خوبی میدانست که چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال میکند. او هم یک جهانگیر توانا بود هم دید کاملاً شفاف و روشنی نسبت به آینده اهداف خودش داشت. تشکیلاتی که کوروش و داریوش برای دولت ایران ابداع کردند نه تنها در جهان بی‌سابقه بود بلکه چنان تشکیلاتی بود که در آینده سرمشق همه جهانداران بزرگ تاریخ شد و تا قرنهای متمادی کم و بیش به همان شکل ادامه یافت. او به قصد رونق بخشیدن به بازرگانی بین‌المللی، بزرگراههای شاهی از قبیل بزرگراه ۴۵۰ فرسنگی شوش به سارد (خوزستان تا غرب ترکیه) ایجاد کرد. این جاده شوش را از راه همدان و آذربایجان به ارمنستان وصل میکرد، و از آنجا وارد سرزمین کاپادوکیه میشد، از روی کیلیکیه میگذشت، فریگیه را طی میکرد و در لیدیا به سارد منتهی شده به کرانه دریای ایژه میرسید. هروودوت مینویسد که در طول این راه ۱۱۱ پست نگهبانی و به همین تعداد کاروانسرا و منزلگاه تأسیس شده بود؛ و یک کاروان میتواند در مدت ۹۰ روز مسیر سارد به شوش را پیماید.^۱ جاده دیگری که یک شاخه اش از شوش و شاخه دیگری از بابل به طرف همدان کشیده شده بود این دوشهر را از راه همدان به اسپهان و از آنجا به ری و سپس به گرگان و خوارزم وصل میکرد و از خوارزم به سغد می‌پیوست و شهرهای آسیای میانه را به شهرهای درون ایران پیوند میداد. جاده دیگری از ری به جایی که اکنون نیشابور است وصل میشد و از آنجا به هرات و مرو و سپس به بلخ میرسید. این جاده از بلخ به کابل و از راه تنگه خیبر به درون هند کشیده شده بود و به طرف جنوب تا جنوبی‌ترین شهرهای سند بر کرانه دریای سند امتداد داشت. جاده دیگری از شوش به استخر و از آنجا به کرمان وصل میشد و از راه کرمان به زرننگ و سیستان و مکه کران و آبادیهای کرانه دریای عمان میرسید. بدین ترتیب یک شبکه عظیم از جاده‌های

۱- هروودوت، ۵ / ۶۴.

کاروانرو که در مسیر آنها صدها کاروانسرا و پست نگهداری تأسیس شده بود سراسر خاک شاهنشاهی را به هم پیوند میداد.

داریوش به منظور اداره هر چه بهتر دولتش کشور را به ۲۳ شهریاری (به زبان آنروز: خستره‌پاو) تقسیم کرد و هر شهریاری را بصورت یک دستگاه دولتی منظم درآورد که سرزمین تحت اداره‌اش را به بهترین شیوه ممکن اداره میکرد. برای پاسداری مقتدرانه از صلح جهانی ارتش واحد و منضبط نظامی تشکیل داد که فرماندهی کل آن در دست شاهنشاه بود و در هر شهریاری (خستره‌پاو) تحت نظر شهریار محل اداره میشد؛ پادگانهای متعددی در سراسر کشور تأسیس کرد و برای ارتش مستمری ثابت تعیین کرد. دستگاه قضایی و قوانین مدنی و جزایی ایران نیز که کوروش و داریوش تنظیم کردند، چنان بود که در نوشته‌های مورخان یونان باستان با اعجاب از آن یاد شده است، و مردم یونان وقتی از قوانین تغییرناپذیر و مورد اطاعت همگان سخن میکردند «قانون پارس» (ایران) و «قانون شاه» را مثال میزدند.

داریوش به هدف برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و اجحاف کارگزاران مالیاتی، دستگاه منظم مالیاتی و درکنار آن دستگاه بازرسی شاهنشاهی موسوم به پیروزی (به عربی: برید) به وجود آورد؛ و سکه‌های واحد و هموزن به نام زریک در کشور رواج داد که از طلای ناب بود.^۱ درکنار همه اینها دستگاهی که کوروش و داریوش تشکیل دادند سراسر کشور شاهنشاهی را به شیوه‌ای کاملاً پدرانه اداره میکرد. برای جلوگیری از امکان اجحاف کارگزاران دولتی به رعایا نظام نظارت پیشرفته‌ای ایجاد کرد که نمونه آن را میتوان از راه بازخوانی هزاران پرونده خشتی برجا مانده در آرشو تخت جمشید مورد بررسی و تحقیق قرار داد.^۲

داریوش خویشتن را پاسدار تمدن جهانی و مسئول آباد کردن جهان میدانست و همواره در این راه کوشا بود. در نوشته‌های یونانیان باستان موارد متعددی ذکر شده که نشان میدهد در حقیقت هدف او از جهانگشایی چیزی جز این نبوده است. هرودوت مینویسد که در جزیره یونانی ملیتوس هرج و مرج حکمفرما بود و کشاورزی از رونق افتاده بود. کارگزار ایرانی بزرگان جزیره را دعوت کرد و به آنها گفت: اگر شما نمیتوانید سرزمینتان را آباد بدارید و امنیت برقرار کنید، ما یونانیهای دیگری را که سرزمین خودشان را آباد کرده‌اند به این جزیره خواهیم آورد تا بر شما حکومت کنند. وی ادامه میدهد که پارسیها با این ترتیب امنیت و آرامش را در جزیره برقرار

۱- همان، ۴ / ۱۸۹.

۲- رجوع شود به: «از زبان داریوش»، تألیف هاید ماری کخ، ترجمه پرویز رجبی.

کردند.^۱

داریوش چنان قدرتی داشت که اگر مثل شاهان سامی میخواست خودش را فرزند خدای آسمان بنامد و نوعی خدایی برای خودش قائل شود، مردم قبول میکردند. اما او که یک مَزدایسنا بود، بهرغم همه شکوه و غرورش خودش را پادشاه مورد حمایت اهورامزدا معرفی کرد و درصدد برنیامد که بهخویشتن لقب نمایندگی خدای آسمانها بدهد یا پیرامون خویش هاله تقدس دینی بکشد. او شاه بود؛ چنان شاهی که همه شاهان زمین تسلیم او بودند و فرمانهایش را به اجرا در می آوردند. ولی فراتر از شاهی هیچ قدسیتی را برای خودش جستجو نمیکرد. انسان وقتی کتیبه‌های داریوش را میخواند در صداقت گفته‌های وی کمتر تردید به خود راه میدهد؛ زیرا لحن نوشته‌های او به حدی صادقانه به نظر میرسد که انسان را از ته دل به تصدیق گفته‌های او وامیدارد. فقط در موضوع بردیه است که انسان به خودش حق میدهد پرسشهایی از خودش بکند؛ ولی از وقتی که او امنیت و آرامش را در کشور برقرار کرد و به دنبال کردن برنامه‌های جهانسازی پرداخت، دیگر انسان دلیلی نمی‌یابد که درباره ادعاهای او شک کند. او یک ایرانی مَزدایسنا بود که ایمان عمیقی داشت و معتقد بود که هر چه دارد از خدا است، و اگر خدای جهان به او کمک کرده است تا شاهنشاه جهان شود به خاطر عقیده و ایمان پاکش به خدا و بخاطر نیت خیرش بوده که میخواست صلح و امنیت و عدالت را در جهان برقرار بدارد. دلیلی هم وجود ندارد که انسان خیال کند او در این ادعا صادق نبوده است. او با ایمان صادقانه‌ای که به خدا داشت برای خویشتن یک مأموریتی قائل میشد که معتقد بود خدا به او محول کرده است؛ و آن سرپرستی جهان متمدن به خاطر مبارزه با کجیها و بدیها و نشر راستیها و نیکیها بود. این عقیده را در نقوش برجسته‌ای که در بنای تخت جمشید برجا نهاده به خوبی نشان داده است. در آنجا شاهنشاه ایران را می‌بینیم که با نماد (سمبل) بدی که به شکل جانور غول‌پیکر و افسانه‌یی تصویر شده درجنگ است و در آستانه پیروزی بر آن قرار دارد. او که عمیقاً به حقانیت راه خویش ایمان داشت و خود را یگانه برحق جهان مادی می‌شمرد در کتیبه بغستان چنین می‌گوید:

به توفیق اهورامزدا من سلطنت میکنم. این پادشاهی را اهورامزدا به من عطا کرده است. اینها هستند کشورهایی که به یاری اهورامزدا به تسخیر من درآمده‌اند (نام ۲۳ کشور در اینجا ذکر شده است). همه به عنایت اهورامزدا از من فرمان می‌برند، باجهایشان را نزد من می‌آورند، و هر فرمانی به آنها بدهم، چه شب باشد و چه روز، به مورد اجرا می‌نهند. در

۱- هرودوت، ۵ / ۳۴.

این سرزمینها هرکس دوست بود بوسیله من نواخته شد و هرکس دشمن بود بر او سخت گرفتم. به یاری اهورامزدا مردم این سرزمینها احکام مرا به مورد اجرا در می آورند و بدانگونه که به آنها فرمان میدهم رفتار میکنند. سلطنت را اهورامزدا به من عطا کرده است و اهورامزدا به من یاری کرده تا این سرزمینها به اطاعت من در آیند. ... همه دستاوردهای من به همت خود من و به یاری اهورامزدا و دیگر خدایان که وجود دارند، حاصل آمده است. اهورامزدا و ایزدان دیگر از این رو مرا یآوری دادند که من ستمگر و دروغگو و فریبکار و متجاوز نبودم؛ من و خاندانم ستم پیشه نبودیم و زیرستان را نیاززدیم، بلکه بر طبق احکام و قوانین رفتار کردیم و ظلم و زورگویی را برافکندیم. ... ای که پس از من اینجا به سلطنت خواهی رسید! دروغگویان و سرکشان را مپرو، بلکه آنان را تباہ و نابود کن.

داریوش در این کتیبه بر یک نکته تأکید کرده که تا آنروز در جهان بی سابقه بود، و آن ابراز احترام به همه خدایان اقوام تحت سلطه اش بود (یاری اهورامزدا و دیگر خدایان که وجود دارند). این گفته نشان میدهد که داریوش برای همه خدایان و دینهای اقوام زیر سلطه احترام قائل بوده و برای ابراز این احترامش در این سند به وجود خدایان همه اقوام تصریح کرده است. اگر در نظر بگیریم که چنین اعترافی از طرف شخصیتی است که کلیت آسیای میانه و خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشی از اروپای شرقی را زیرنگین دارد و اختیاردار جان و مال مردم این سرزمینها است، آنوقت متوجه میشویم که شاهنشاهان هخامنشی در قبال آزادی عقیده دینی تا چه اندازه جلو رفته بوده اند، و اقوام زیر سلطه ایران تا چه اندازه از آزادی عقیدتی برخوردار بوده اند. این بیان داریوش، و نیز سند حقوق بشر کورش و بسیاری اسناد دیگر که از داریوش بازمانده است، نشان میدهد که دولت ایران در آنروزگاران، به تعبیر امروز، یک دولت به تمام معنا لائیک بوده، یعنی نه تنها با عقاید و ادیان مردم درون کشور کاری نداشته بلکه خویشتن را حامی همه ادیان و عقاید موجود در جهان نیز میدانسته است (و این یکی را متن تورات گواهی میدهد).

داریوش در کتیبه نقش رستم چنان مینماید که تنها بدان هدف سلطنت میکند که راستی را در جهان برقرار بدارد و ناراستی را از جهان براندازد و دادگری و درست کرداری را به مردم جهان بیاموزد. وی در این کتیبه چنین میگوید:

خدای بزرگ است اهورامزدا. او این شکوه را ایجاد کرد که به چشم دیده میشود. او خوشبختی را برای انسان آفرید. او به داریوش شاه خرد و کاردانی عطا کرد. داریوش شاه

گوید: من به عنایت اهورامزدا یار آنهایم که راستی را دوست دارند، و یار آنها نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بدی کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بدی کنند. آنچه راست است همان خواست من است. من یار کسی که پیرو دروغ باشد نیستم. من خشم آور نیستم. هرچه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی فکرم آن را مهار میکنم. من به وقت خشم بر خودم کاملاً مُسَلِّطَم. کسی که با من همکاری کند بر وفق همکاریش به او پاداش میدهم. کسی که آسیب میرساند بر وفق آسیبی که رسانده باشد او را کیفر میدهم. خواست من نیست که به کسی گزند برسد. خواست من نیست که کسی که گزند می‌رساند بی کیفر بماند. هرچه کسی برضد کسی دیگر بگوید برای من قابل قبول نخواهد بود مگر که برای متقاعد کردن من دلیل و برهان بیاورد. هرچه کسی به قدر توانش برای خشنودی من انجام دهد مرا شاد و خشنود می‌سازد.

در این کتیبه‌ها داریوش یک زرتشتی تمام عیار جلوه میکند که برای نشر نیکی و راستی و درستی و عدالت ظهور کرده و خدا او را یاری رسانده است. اما شگفت است که در هیچ جا او نامی از زرتشت به میان نیاورده است. ما علاقه داریم از خود پرسیم که آیا علت این غفلت تعمدی از ذکر نام زرتشت آن بوده که داریوش نمیتوانسته نام هیچ موجودی را جز نام اهورامزدا در کنار نام خود ببیند، حتی اگر این نام به زرتشت تعلق داشته باشد؟ در اینکه او زرتشت را میشناخته و پیرو تعالیم زرتشت بوده جای هیچ مجادله‌ئی نیست. سخنان او شباهت به سخنان زرتشت دارد، و اصطلاحات و تعبیرهایی که او در سنگنبشته‌هایش به کار برده عموماً شاهد آنست که او یک زرتشتی بوده و زرتشت را خیلی خوب میشناخته است. البته ما میتوانیم این احتمال را بدهیم که تقدس شخصیت هنوز در ایران مرسوم نبوده، و آن تقدسی که زرتشت در عهد ساسانی کسب کرد هنوز در ایران رواج نیافته بوده، و همه تقدسها از آن اهورامزدا بوده، و به همین دلیل هم داریوش نامی از زرتشت به میان نیاورده است. اگر این احتمال را از نظر دور بداریم، حق داریم که از خودمان پرسیم که آیا برای داریوش همه کس و همه چیز هیچ‌اند و او همه چیز؟ او در کتیبه بغستان در عین اینکه از فرماندهان شایسته‌ئی که مأمور سرکوب شورشها بوده‌اند نام می‌برد، از آنها نه بعنوان دوست بلکه با عبارت بَندَک (فرمانبر) یاد میکند. او در این کتیبه تصریح دارد که دستاوردهایش را تماماً خودش و به پشتیبانی اهورامزدا حاصل کرده، یعنی کسی در آن حد نبوده که او را یاری دهد؛ و تنها یاور او اهورامزدا بوده و بس.

پیروزی غرور می‌آورد و سبب میشود که انسان پیروزمند خودش را از همه‌جانبه برتر و بهتر از دیگران ببیند و تفرّد خاصی برای خودش قائل شود. این غرور از خصایص ذاتی انسان است و هیچ فردی در روی زمین از آن مبرا نیست. ولی فضیلت از آن انسانی است که به‌رغم غرور پیروزی و احساس تفرد و یکتایی و بی‌همتایی، خودش را بت نکند و انتظار نداشته باشد که همگان وی را بپرستند. نه تنها داریوش بلکه همه زورمندان خاورمیانه چنین تفردی را برای خودشان قائل بوده‌اند و هستند. آنها برای پیروز شدنشان از یاری دیگران مدد می‌جویند و وقتی پیروز شدند همه پیروزی را از آن خود میدانند، و نمیتوانند کس دیگری را در پیروزی‌شان سهیم ببینند.

ولی درخاورمیانه سنت چنین بوده که رهبر پیروزمند ازخویشتن بتی بسازد و آن بت را بپرستد و از همگان بخواهد که آن را بپرستند. به‌هرکدام از سلطه‌گران پیروزمند درخاورمیانه که بنگریم خواهیم دید که خویشتن را شایسته‌ترین فرد روی زمین برای حکومت کردن می‌پندارد و همه‌کس و همه‌چیز را در برابر خودش هیچ می‌انگارد، و با این دید از همگان میخواهد که او را بستانند و بپرستند. اگر او مدعی ایمانداری و خداشناسی هم باشد، و قلباً هم خداشناس و خداپرست باشد، و درعمل هم مُبَلَّغ و حامی انصاف و عدل باشد، باز هم وقتی به‌اعماق روحش غورکنیم خواهیم دید که او دردرون خودش ازخودش یک خدائی ساخته است و از همگان انتظار دارد علاوه برخدای آسمانها خدائی که در او هست را نیز مورد پرستش قرار دهند. هرکس حاضر به‌پرستش بت او نشود درنظر او مخالف اراده خدا است؛ زیرا او خیال میکند آنچه دارد خدا بخاطر خدادوستیش به‌او داده است و کسانی که او را نستانند و نپرستند، چون اراده خدا را کفران کرده‌اند درخور تکفیر و نابود شدن‌اند و باید از صحنه روزگار محو شوند. نه تنها دردنیای باستان بلکه امروز نیز چنین است. آن کسانی که با ادعای تولیت و سرپرستی دین و نمایندگی خدا وارد صحنه فعالیت اجتماعی میشوند و مدعی‌اند که آمده‌اند تا پرستش انسانها را برانند و چنان بستری را فراهم آورند که هیچ موجودی جز خدا قدسیت نداشته باشد، وقتی به‌عملکردهایشان در زمان قدرتمداری بنگریم خواهیم دید که اینها خواه و ناخواه خودشیفته شده‌اند و خودشان را به‌جای خدا نهاده‌اند و خدائی که از او سخن می‌گویند نفسِ اماره خودشان است؛ و از انسانها انتظار دارند که این نفس را بپرستند و بی‌چون و چرا در اطاعت او باشند و چشم و گوش بسته از خواسته‌های او تقلید کنند و هرچه او تعلیم داد را اجرا کنند.

فضیلت داریوش در آن بود که با وجود تمام غروری که داشت از مردم نخواست که او را

بپرستند بلکه به همه رعایایش توصیه میکرد که خدا را بستانند و پرستند و همچون او دادگر و مهرپرور باشند و دروغ و ستم و زورگویی را در خود راه ندهند و راستی پیشه کنند تا مورد عنایت خدای جهان واقع شوند. اگر او همواره با تکرار مکرر تأکید میکند که هرچه دارد و هرچه به دست آورده به عنایت اهورامزدا بوده است، در واقع میخواهد به انسانها این درس را بدهد که همه چیز از اهورامزدا است و انسان در برابر اهورامزدا هیچ است، حتی اگر این انسان شخصیتی چون داریوش باشد. وی در شرح پیروزیهایش بردشمنان و مدعیان سلطنت هیچ جا نگفته که من پیروز شدم، بلکه باربار تأکید میکند که اهورامزدا سپاه مرا به پیروزی رساند و اهورامزدا دشمن مرا شکست داد. انسان زمانی به فضیلت داریوش پی میبرد که او را با کسی چون اسکندر مقدونی مقایسه کند. اسکندر - چنانکه در جای خود خواهیم دید - همینکه در خاورمیانه پیروز شد، صراحتاً خودش را خدا نامید و از افسراناش خواست که او را مثل خدا مورد پرستش قرار دهند. او حتی انتساب خویش به پدرش را نیز نفی کرد و ادعا کرد که خدا از آسمان پائین آمده با مادرش همبستر شده است و او تخمه خدای آسمان است و باید همگان وی را خدا بدانند و پرستند. لیکن داریوش در کتیبههایش هیچ جا ادعا نکرد که خدازاده است یا با خدا ارتباط دارد، یا دارای تقدسی خاص است، یا از طرف خدا مأموریتی دارد. بلکه همه جا تأکید نمود که چون مطیع خدا است خدا به او عنایت دارد و همه پیروزیهایش بدان خاطر حاصل آمده که درست کردار و راست گو بوده و با بدیها مخالفت ورزیده و هدفش آن بوده که بدی را از جهان براندازد. یعنی او در کتیبههایش باربار تلقین میکند که انسان باید مثل او ستاینده نیکبها و ستیزنده بدیها باشد. داریوش هم اگر مثل اسکندر ادعای خدایی کرده بود، یا اگر مثل شاهان سامی ادعای نیمه خدایی و پیامبری کرده بود، کسی به او اعتراض نمیکرد؛ ولی او یک ایرانی و یک مزدایسنا بود و هیچگاه نخواست خودش را از حد یک انسان فراتر بداند. او همه حقانیتها را از آن خودش میدانست، منتها حقانیتی که یک انسان برتر میتواند داشته باشد. او در همه جا خودش را یک انسان مزداپرست و یک بنده راستین خدا و یک شاه نیرومند و مطاع معرفی نموده و جز این هیچ ادعائی نکرده است.

فضیلتی که شاهان ایران بر شاهان جهان قدیم داشته اند در همین نکته ظریف نهفته است، و این فضیلت فقط مخصوص شاهان ایران است. جز شاهان ایران همه شاهان خاورمیانه از شاهان بزرگ بابل، آشور، کلد، و مصر گرفته تا شاهان کوچک شهرهای سوریه و لبنان و اسرائیل، خودشان را خدازاده و خدا یا نیمچه خدا و فرستاده ویژه خدا میدانسته و به آن ادعا تصریح میکردند. به عنوان مثال داوود و سلیمان - دوتن از معروفترین شاهان اسرائیل - میگفتند که

مأموران بلاواسطهٔ خدایشان یهوه هستند و خدا همواره با آنها سخن میگوید و راهنمایی میکند و قوانین و مقررات آسمانی را تحویلشان میدهد تا در میان قوم اسرائیل به اجرا بگذارند. پیش از آنها همهٔ شاهان کلدی و آشور تصریح میکردند که پیامبر خدای خودشانند و از پیش خدایشان الواح آماده تحویل میگرفتند تا مردم براساس دستورهای که در آن نوشته شده بود برای این شاهان بندگی کنند. بعد از اینها نیز هر کدام از شخصیت‌های برجستهٔ سامی که در صدد کسب قدرت بوده خودش را فرستادهٔ خدای آسمان اعلام میداشته و به این وسیله تقدسی آسمانی کسب میکرد است.

ایران در زمان داریوش تنها ابرقدرت سیاسی جهان و حاکم بلامنازع خاورمیانه بود. مرزهای امپراطوری داریوش از سیردریا (سیحون) و پنجاب در شرق، تا بالکان و سواحل و جزائر مدیترانه و درهٔ نیل در غرب، و از سرزمینهای دوسوی دریای خزر در شمال تا یمن و اریتره و نیمی از سودان در جنوب گسترده بود. اینها هستند کشورهای که داریوش در کتیبهٔ نقش رستم از آنها بعنوان ایالات شاهنشاهی نام می‌برد: پارس، ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختر (بلخ)، سغد (ماوراءالنهر)، خوارزم، زرنک (سیستان)، رُخَج (ناحیهٔ شرق کرمان)، هندوش (سند)، تتگوش (پنجاب)، گندارا (کابل و پشاور)، سکا هوم‌خوار^۱ (نواحی شرق سیحون)، سکا تیزخود (نواحی شرق دریای سیاه)، بابل و آشور (عراق و شام)، عربستان، مُدرايه (مصر و سودان)، ارمنستان، کت‌پتوکه (کاپادوکیه)، لیدیا، ایونیه (سواحل و جزائر دریای ایژه)، سکای پاردریا (نواحی اوکراین و غرب آن کشور)، سکودرا (مقدونیه)، ایونیه تکابرا (تراکیه/بلغارستان و رومانی)، پوتایا (لیبی)، کوشیا (سودان)، مکا (مکران)، کرکا (قرطاجنه/ تونس). نگاهی به کشورهای که در قرن بیستم میلادی در جهان به وجود آمدند کافی است که ما به عظمت کشور داریوش پی ببریم. کشورهای امروزی که در آن روزگار و تا ۱۷۰ سال دیگر در درون مرزهای کشور شاهنشاهی ایران قرار میگرفتند و جزو لایتجزای دولت هخامنشی بشمار میرفتند عبارتند از: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ایران، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، ترکیه، بلغارستان، قبرص، نیم بیشتر خاک یونان امروزی به اضافه جزایر کریت و مالت و رودس و جزائر

۱- «هوم» گیاه معروف است که در اوستا از آن نام برده شده است؛ «ورگ» (بر وزن ورق) به معنای خوردن است که امروز نیز در زبان بلوچی استعمال میشود. اینها شاخه‌ای از قبائل کهنی بودند که در گاتا با نام «تورَها» از آنها نام برده شده بود، و در اساطیر ما «توران» نامیده شدند. شاخه‌ای از این قبائل در آینده به ناحیهٔ خضدار و کویته کوچ کردند و نام خودشان را بر آن سرزمین اطلاق کردند. این سرزمین تا چند قرن بعد از فتوحات اسلامی نیز نام توران را بر خود داشت.

دریای ایژه، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، مصر، لیبی، تونس.

داریوش بزرگ که به گواهی تاریخ یکی از درخشانترین چهره‌های سیاسی جهان، و باتدبیرترین، قاطعترین، و پر قدرت‌ترین پدشاهی است که چشم جهان تا کنون به خود دیده است، در آن مرحله زمانی شایسته‌ترین شخصیت برای رهبری آن سرزمین پهناوری بود که در زیر نگین داشت. او خودش اهمیت خویش را به خوبی درک میکرد. شاید اقدام او برای براندازی سلطنت عدالت‌گرای بردیه و حامیش گائوماتا، علاوه بر رقابت خاندانی، ناشی از همین درک او بوده است.

داریوش بعنوان یگانه شاه جهان و مالک زمین و خزائن و گنجینه‌های روی زمین به خودش حق میداد که کلیه ذخایر موجود در گنجخانه‌های جهان را به گنجخانه شاهنشاهی انتقال دهد و آنها را در اداره امور جهان به کار گیرد؛ او به خودش حق میداد که از اقوام تابعش بخواهد که پیوسته بخشهایی از ثمره کار و تلاششان را بعنوان باج و خراج به دربار او بفرستند و فرزندان‌شان را برای خدمت در ارتش شاهنشاهی و ادای وظیفه در حفظ صلح و امنیت جهانی در اختیار او قرار دهند تا او بتواند از تمدن بشری و ارزشهای تمدنی پاسداری کند، و امنیت و آرامش را برای همه مردم خاورمیانه تأمین نماید. مالیاتهایی که اواز مردم میگرفت بهای ثبات و آرامشی بود که او در جهان برقرار کرده بود. او حتی خودش را پدر تمدن جهانی تصور میکرد و به همین خاطر هم بود که در گزارشهای یونانیان می‌بینیم که او طبق دستورالعملهایی ملل تابعه را از بسیاری از کارهای نابخردانه و ضدتمدنی منع میکرد. چنانکه بنوشته ژوستین، داریوش بزرگ وقتی شنید که مردمی در شمال آفریقا در مراسم عبادی‌شان کودکان‌شان را تقدیم خدایانشان میدادند و بخاطر رضای خدایانشان سر می‌برند، و شنید که مردمی در آنجا گوشت سگ می‌خورند، مأمورانی را به قرطاجنه در شمال آفریقا فرستاد و به یونانیان و فینیقیهای ساکن این شهر دستور داد که از خوردن گوشت سگ و قربانی کردن انسان در پیشگاه خدایان خودداری کنند.^۱

گرچه او درسالهای نخست سلطنتش در مقابله با شورشهای بی‌رحمانه عمل کرد و تمام مخالفان خود را (کسانی که آنها را دروغگویان و مردم‌فریبان خواند) سنگدلانه نابود ساخت؛ اما پس از تثبیت قدرت‌ش شیوه عذوبت‌آمیز کوروش را در پیش گرفت، آزادیهای عقیدتی و فرهنگی اقوام زیر سلطه را به همان نحوی که در زمان کوروش بود برقرار نمود، و خدایان و آداب و رسوم و فرهنگهای اقوام دیگر را به رسمیت شناخته مورد احترام قرار داد. احترام او به عقائد و آداب و رسوم اقوام زیر سلطه به حدی بود که به دستور او در این سرزمینها با هزینه سلطنتی معبد‌ها برپا

۱- پیرنیا، ۱۵۲۷.

میشد، و به دستور او برای معابد اموال و املاک وقفی در نظر گرفته میشد. گرچه ما حتم داریم که داریوش این شیوه را بقصد جلب اطاعت و حمایت مردم و رهبران دینی کشورهای زیرسلطه درپیش گرفت، اما این شیوه از آزاداندیشی شخص داریوش ناشی میشد که یک ایرانی مزدپرست بود. تأثیری که شیوه آزادمنشانه او داشت بسیار ثمربخش بود و از او در میان همه اقوام خاورمیانه یک شخصیت متدین و خداشناس و مقدس و طاهر ساخت که همگان او را قلبا دوست میداشتند. این بدانجهت بود که در جهانی که مردم عادت کرده بودند برای از میان بردن ادیان و خدایان همدیگر به طور دائم در ستیز متقابل باشند، شیوه انسان‌دوستانه و آزادمنشانه و پدرانۀ داریوش بزرگ به گونه‌ئی بود که هر قومی می‌پنداشت داریوش بر دین او است و از خدای او پیروی میکند. در اثر همین سیاست حکیمانه بود که در مصر او را فرزند نیت و برادر رع و از تبار فرعونان دانستند و به عنوان یک فرعون مقدس مورد پرستش قرار دادند؛ و در یونان او را کم و بیش همپایۀ خدای بزرگ یونانیان شمرده «شاه شاهان» و «شاه بزرگ» لقب دادند (و این لقبی بود که در یونان مخصوص زئوس بود)، و اندیشمندان یونانی وی را تا سرحد تقدیس ستودند.

پس از کوروش بزرگ هیچ رهبر سیاسی را در تاریخ جهان سراغ نداریم که به اندازه داریوش از طرف اقوام زیر سلطه مورد احترام قرار گرفته باشد و همگان در همه جا چهره‌ی یک انسان مقدس را دراو دیده باشند. علت این تقدس و احترام همان است که کوروش و داریوش نظامی را در کشور پهناورِ هخامنشی برقرار کردند که امنیت و آرامش و آسایش را برای همگان به ارمغان آورد و به دوران ستیزه‌های دائمی اقوام و ملل برای مدتها پایان داد، و صلح همگانی را برقرار کرد تا همگان در سایه‌ی این آرامش و امنیت به کار و سازندگی ادامه دهند.

سنگنبشته داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)

منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه کشورها، پور ویشتاسپ، نوۀ ارشام، هخامنشی. داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام آریارمن، پدر آریارمن چیشپیش، پدر چیشپیش هخامنش [بود]. داریوش شاه گوید: از این رو به ما هخامنشی گویند. افراد خاندان ما از این پیشتر سرور بوده‌اند. از این پیشترها خاندان ما شاه بوده‌اند. داریوش شاه گوید: ۸ تن از خاندان من پیش از من شاه بوده‌اند. من نهمین‌ام. ما پشت اندر پشت پادشاه بوده‌ایم.

داریوش شاه گوید: به عنایت اهورامزدا من شاهم. اهورامزدا پادشاهی را به من عطا کرده است. داریوش شاه گوید: این سرزمین‌هایند که به من رسیدند. بعنایت اهورامزدا بر اینها پادشاهم:

پارس، خَوَجِه (خوزستان)، بابل، آشور، عربستان، مُدِرایه (مصر)، پشت‌دریا، لیدیا، ایونیه، ماد، ارمنستان، کت‌پتوکه (کاپادوکیه)، پارت، زرنگان، هرات، خوارزم، باختر، سغد، گندارا، سکائیبه، پنجاب، اَرخَوِتیَه (رُخَد/رُحَج)، مکران- جمیعاً ۲۳ کشور. داریوش شاه گوید: این کشورها بودند که به‌دست من افتادند. به‌عنایت اهورامزدا در اطاعت منند. باج به‌نزد من می‌آورند. چه روز و چه شب، هر وقت هر چه به‌آنها بگویم انجام می‌دهند. داریوش شاه گوید: اندر این سرزمینها مردی که وفادار بود به‌او پاداش دادم. آنکه نافرمان بود به‌سزا کیفر دادم. به‌عنایت اهورامزدا این سرزمینها به‌قوانین من احترام می‌گذارند و هر چه به‌آنها گفته شود همانگاه انجام می‌دهند. داریوش شاه گوید: اهورامزدا این سلطنت را به‌من عطا کرد. اهورامزدا پشت مرا گرفت (به من یآوری کرد) تا این سلطنت را داشته باشم. به‌عنایت اهورامزدا این سلطنت را در دست دارم.

داریوش شاه گوید: این است که من کردم پس از وقتی که شاه شدم. کام‌بوجیه نام پور کوروش از خاندان ما اینجا شاه بود. برادر آن کام‌بوجیه بُردِیَه نام بود، هم‌مادر و هم‌پدر کام‌بوجیه. پس آنگاه کام‌بوجیه بُردِیَه را کشت. وقتی کام‌بوجیه بُردِیَه را کشت کسی نمیدانست که او بُردِیَه را کشته است. سپس کام‌بوجیه به‌مصر رفت. وقتی کام‌بوجیه به‌مصر رفت سپاه نافرمان شد. پس سرزمینها را دروغ گرفت؛ هم پارس هم ماد هم دیگر سرزمینها را. داریوش شاه گوید: پس یک مردی مغ بود گائوماتا نام. او به‌پا خاست از پیشاثوواده؛ کوهی بنام ارکدریش؛ آنجا میزیست. از ماه وِیخَنَه (اسفند) ۱۴ روز گذشته بود. چون به‌پا خاست به‌دروغ به‌سپاه گفت: من بُردِیَه پسر کوروش برادر کام‌بوجیه هستم. پس همهٔ سپاه بر کام‌بوجیه نافرمان شدند و با او رفتند؛ هم پارس هم ماد هم دیگر کشورها. سلطنت را او گرفت. از ماه گرماپده (تیرماه) ۹ روز گذشته بود. آنوقت او سلطنت را گرفت. سپس کام‌بوجیه به‌مرگ خودش مرد. داریوش شاه گوید: این سلطنت که گائوماتای مغ از کام‌بوجیه گرفت این سلطنت از پیشتر درخاندان ما بود. پس گائوماتا از کام‌بوجیه گرفت. هم پارس هم ماد هم دیگر کشورها او از آن خودش کرد. او شاه شد. داریوش شاه گوید: نبود مردی نه پارسی نه مادی نه از خاندان ما کسی که بتواند آن سلطنت را از گائوماتای مغ بازگیرد. مردم همه می‌ترسیدند که او آن شمار از کسانی که بُردِیَه را میشناختند بکشد. از این‌رو مردم را بکشد که [بگوید] آنها مرا میشناسند که من بُردِیَه پسر کوروش نیستم. کسی جرأت نمی‌کرد چیزی دربارهٔ گائوماتای مغ بگوید. تا وقتی که من رسیدم. من از اهورامزدا یآوری طلبیدم. اهورامزدا پشت مرا گرفت (مرا یآوری کرد). از ماه باغیادیش (مهرماه) ۱۰ روز گذشته بود. آنگاه من با مردان اندکی گائوماتای مغ را کشتم و آن عده مردانی که وفادار به‌او

بودند. دژی به نام سیکایا تو و تیش سرزمینی به نام نیسایه در ماد، آنجا من اورا کشتم. من سلطنت را از او گرفتم. به عنایت اهورامزدا من شاه شدم. اهورامزدا سلطنت را به من داد.

داریوش شاه گوید: سلطنتی که از خاندان ما گرفته شده بود من برپا داشتم. من آن را برشالوده‌اش که پیشتر بود استوار کردم. من بناهایی که گائوماتای مغ ویران کرده بود را باز ساختم. من چراگاهها و رمه‌ها و بردگان و خانه‌هایی را که گائوماتای مغ از مردم گرفته بود به مردم باز دادم. من همه مردم را برجای خودشان نشاندم، پارس و ماد و دیگر جاها چنانکه پیشتر بود. من هر چه گرفته شده بود را باز آوردم. من این را به عنایت اهورامزدا کردم. من تلاش بسیار زیادی کردم تا خاندان سلطنتی خودم را همانگونه که پیشتر بود برقرار داشتم. من کوشش بسیار کردم. به عنایت اهورامزدا گائوماتای مغ نتوانست خاندان ما را بگیرد. داریوش شاه گوید: این بود آنچه من کردم پس از وقتی که شاه شدم.

داریوش شاه گوید: چون من گائوماتای مغ را کشتم آنگاه یک مردی به نام آترینا پسر او پدَرَم- او در خَوَجِیَه (خوزستان) به پا خاست. او به مردم چنین گفت: من شاه خَوَجِیَه هستم. پس مردم خَوَجِیَه نافرمان شدند و با آن آترینا رفتند. او شاه خوجیه شد. یک مرد بابلی به نام نیدینتاییل پسر آینیرا- او در بابل به پا خاست، مردم را فریب داد که من نبُوخَدنصر پسر نبونهد هستم. پس مردم بابل همه با آن نیدینتاییل رفتند. بابلیها همه نافرمان شدند. سلطنت بابل را او گرفت.

داریوش شاه گوید: پس من به خوجیه فرستادم و آن آترینا دست بسته به نزد من آورده شد و اورا کشتم. داریوش شاه گوید: سپس من به بابل به جنگ نیدینتاییل که خود را نبُوخَدنصر نامیده بود رفتم. لشکر نیدینتاییل دجله را به دست داشت. در آنجا ایستاد و ناوهای داشت. پس من بخشی از لشکرم را بر بار مشکهای پرباد کردم. برای بخشی دیگر اسب آوردم. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا از دجله گذشتیم. آنجا من با سپاه نیدینتاییل روبرو شدم. از ماه اتریادی (آذرماه) ۲۶ روز گذشته بود. آنوقت ما جنگ کردیم. داریوش شاه گوید: سپس من به بابل رفتم. هنوز به بابل نرسیده، محلی به نام زازانه در کنار فرات- آنجا آن نیدینتاییل که خود را نبُوخَدنصر مینامید با لشکری در برابر من آمد که جنگ کند. آنگاه جنگ کردیم. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا لشکر نیدینتاییل را شکست دادم. بقیه در آب افکنده شدند. آنها را آب برد. از ماه انامکه (دی ماه) ۲ روز گذشته بود. آنگاه جنگیدیم. داریوش شاه گوید: سپس نیدینتاییل با اندکی از اسب سواران گریخته به بابل رفت. پس من به بابل رفتم. به عنایت اهورامزدا هم بابل را گرفتم هم آن نیدینتاییل را گرفتم. سپس آن نیدینتاییل را من در بابل کشتم.

داریوش شاه گوید: وقتی من در بابل بودم، اینها هستند سرزمینهایی که نافرمان شدند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، پنجاب، سکا. داریوش شاه گوید: مردی به نام مَرتیّه پور چین چیخرای، محلی به نام کوگنکا در پارس، آنجا او میزیست. او در خوزستان به پا خاسته به مردم چنین گفت: من ایمانیش شاه خوجیه هستم. داریوش شاه گوید: در آن هنگام من نزدیک بودم به خوجیه. مردم خوجیه از من ترسیدند. آنها آن مرتیه را دستگیر کردند که رهبرشان بود و او را کشتند.

داریوش شاه گوید: مردی به نام فره ورتیش از ماد به پا خاست، به مردم چنین گفت: من خَشْتَرِیّه از خاندان هَوَخَشْتَرّه هستم. آنوقت سپاه ماد که در کاخ بود بر من نافرمان شدند و با آن فره ورتیش رفتند. او شاه ماد شد. داریوش شاه گوید: سپاه پارس و ماد که همراه من بود، اندک بود. پس من لشکری فرستادم. یک پارسی به نام ویدمه، مطیع من، او را فرمانده آنها کردم. به آن لشکر گفتم: حرکت کنید، آن سپاه ماد که خودش را از من نمیخواند در هم کوبید. در آنجا این ویدمه با سپاه رفت. چون به ماد رسید، محلی به نام ماروش در ماد، آنجا جنگ کرد. آن مادی که رهبر مادها بود، او آنوقت آنجا نبود. اهورامزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را در هم کوبید. از ماه اَنامَکه (دی ماه) ۲۷ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگیدم. پس از آن این لشکر من، یک آبادی به نام کم پده در ماد، آنجا آن به انتظار من ماند تا من به ماد رسیدم. داریوش شاه گوید: یک ارمنی به نام دادرشیش، مطیع من، او را من فرستادم ارمنستان. به او گفتم: حرکت کن سپاه نافرمان که خودش را از من نمیداند را در هم کوب. آنگاه دادرشیش رفت تا به ارمنستان رسید. پس آن شورشیان به هم پیوستند و برای رویارویی با دادرشیش بیرون شدند و جنگیدند. جایی به نام زوزایه در ارمنستان، آنجا جنگیدند. اهورامزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را در هم کوبید. از ماه توره و هاره (اردی بهشت) ۸ روز گذشته بود. آنگاه با آنها جنگیدم. داریوش شاه گوید: دوباره برای بار دوم نافرمانان به هم برآمدند با دادرشیش مقابله کردند که بجنگند. دژی به نام تیگره در ارمنستان، آنجا جنگیدند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه نافرمان را در هم کوبید. از ماه توره و هاره (اردی بهشت) ۱۸ روز گذشته بود. آنوقت با آنان جنگیدم. داریوش شاه گوید: یکبار دیگر برای سومین بار نافرمانان به هم برآمدند و برضد دادرشیش به جنگ برخاستند. دژی به نام اوئما در ارمنستان، آنجا جنگیدند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه من آن سپاه شورشی را در هم کوبید. از ماه تایگر چئیش (خرداد) ۹ روز گذشته بود. آنگاه با آنها جنگیدم.

پس دادرشیش در ارمنستان منتظر من ماند تا وقتی که من به ماد رسیدم. داریوش شاه گوید: سپس یک پارسی به نام وئومیسَه، مطیع من، اورا من فرستادم به ارمنستان. اینگونه من به او گفتم: حرکت کن سپاه شورش که خودش را از من نمیخواند، آنها را در هم کوب. پس از آن وئومیسَه به راه افتاد تا به ارمنستان رسید. پس شورشیان به هم برآمدند و برای جنگ با وئومیسَه بیرون شدند تا با او بجنگند. یک آبادی به نام ایزلا در آشور، آنجا جنگیدند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه شورش را در هم کوبید. از ماه اَنامَکه (دی ماه) ۱۵ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگ کردم. داریوش شاه گوید: سپس بار دوم شورشیان به هم برآمدند و بیرون شدند تا با وئومیسَه بجنگند. یک آبادی بنام اَنوتیاره در ارمنستان، آنجا جنگ کردند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه نافرمان را در هم کوبید. روز آخر ماه تورَوَهاره (اردی بهشت). آنوقت با آنها جنگیدم. بعد از آن وئومیسَه در ارمنستان منتظر من شد تا به ماد رسیدم. داریوش شاه گوید: پس از آن من از بابل به ماد رفتم. وقتی که من به ماد رسیدم، یک محلی به نام کودوروش در ماد، آن فره ورتیش که خودش را شاه ماد نامیده بود با یک سپاهی در برابر من بیرون شد تا بجنگد. بعد از آن ما با یکدیگر جنگیدیم. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه فره ورتیش را من درهم کوبیدم. از ماه ادو که نیشا ۲۵ روز گذشته بود. آنوقت جنگ کردیم. داریوش شاه گوید: سپس آن فره ورتیش با اندکی از اسب سواران گریخت. یک آبادی به نام رَگا (ری) در ماد، به آنجا گریخت. بعد از آن من سپاهم را به تعقیب فرستادم. فره ورتیش دستگیر شد. اورا در جلوم راندم. بینی و گوشهایش را و زبانش را بریدم. و یک چشمش را بیرون آوردم. او بردروازه ورودی کاخ من بسته شد. همه مردم اورا دیدند. سپس در همدان اورا به شمشیر کشتم. و مردانی که به او وفادار بودند، آنها را در دژ هگمتانه بردار زدم.

داریوش شاه گوید: یک مردی به نام چِترَن تَخمه، یک ساگارتی، او از من نافرمان شد. اینگونه به سپاه گفت: من در ساگارتیه شاه هستم از خاندان هوخستره. پس من یک سپاه پارسی و [یک سپاه] مادی فرستادم. یک مادی به نام تَخم اَسپاد (تهماسپ) - مطیع من - اورا فرماندهشان کردم. به آنها چنین گفتم: حرکت کنید. سپاه دشمن که خودش را از من نمیداند، سرکوب و نابود سازید. پس تخم اَسپاد با سپاه رفت با چِترَن تَخمه جنگ کرد. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه شورش را در هم کوبید. چِترَن تَخمه را گرفته در بند کرد و به نزد من فرستاد. من بینی و هردو گوش اورا بریدم و یک چشمش را در آوردم. او در برابر دروازه ورودی کاخ من نگاه داشته شد و همه مردم اورا دیدند. بعد از آن اورا در اربیل به شمشیر کشتم.

داریوش شاه گوید: این بود آنچه من در ماد کردم.

داریوش شاه گوید: پارت و هیرکانیا (گرگان) نافرمان شدند، خودشان را مطیع فره‌ورتیش خواندند. ویشتاسپه پدرم، او در پارت بود. اورا مردم بیرون کردند، نافرمان شدند. پس ویشتاسپه با سپاهی که به او وفادار بود رفت. یک محلی به نام ویشپه‌اوزاتیش در پارت، آنجا با پارتیها جنگید. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا ویشتاسپه آن سپاه شورش را در هم کوبید. از ماه وی‌یخنه (اسفند) ۲۲ روز گذشته بود، آنوقت با آنها جنگ کردم. داریوش شاه گوید: سپس من سپاه پارسی فرستادم برای ویشتاسپ، از رگا (ری). وقتی این لشکر به نزد ویشتاسپه رسید، ویشتاسپه آن لشکر را گرفته به راه افتاد. محلی به نام پتیکرنا در پارت، آنجا او با نافرمانان جنگ کرد. اهورامزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورامزدا ویشتاسپه آن سپاه نافرمان را در هم کوبید. از ماه گرمایده (تیرماه) ۱ روز گذشته بود، آنوقت با آنها جنگ کردم. داریوش شاه گوید: از آن پس آن سرزمین از آن من شد. این است آنچه من در پارت کردم.

داریوش شاه گوید: سرزمینی به نام مرغوش (مرو) - نافرمان شد. یک مردی به نام فراده، یک مرغوشی - اورا آنها رهبرشان کردند. پس آنگاه من یک پارسی به نام دادرشیش، پارسی، مطیع من، شهریار باختریه، را فرستادم. من به او چنین گفتم: حرکت کن آن سپاه را که خودش را از آن من نمیخواند در هم بکوب. پس دادرشیش با سپاه رفت، با مرغوشی جنگید. اهورامزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه نافرمان را درهم کوبید. از ماه اتریادیه (آذرماه) ۲۳ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگیدم. داریوش شاه گوید: سپس آن سرزمین از آن من شد. این است آنچه من در باختریه کردم.

داریوش شاه گوید: یک مردی به نام وه‌یزدات، یک محلی به نام تاروا، یک آبادی به نام یئوتیا در پارس، او آنجا میزیست. او دومین شورش را در پارس کرد. به سپاه چنین گفت: من بردیه پسر کوروش هستم. پس سپاه پارس که در کاخ بود، قبلا از انشان آمده بود، بر من نافرمان شد، و با آن وه‌یزدات رفت. او شاه پارس شد. داریوش شاه گوید: پس من سپاه پارسی و مادی را که با من بود فرستادم. یک پارسی به نام ارته‌وردیه، مطیع من، اورا فرمانده آنان کردم. بقیه سپاه پارسی همراه من به ماد رفت. پس از آن ارته‌وردیه با سپاهش به پارس رفت. وقتی به پارس رسید محلی به نام رخا در پارس، آنجا وه‌یزدات که خودش را بردیه نامیده بود با سپاهش به مقابله ارته‌وردیه آمد تا با او بجنگد. اهورامزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه وه‌یزدات را در هم کوبید. از ماه تور‌ه‌وه‌اره (اردی‌بهشت) ۱۲ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگیدم. داریوش شاه

گوید: سپس آن وه‌یزدات با اندکی از سواران گریخت. او به‌پیشاثوواده رفت. از آنجا او یک سپاهی به‌دست آورد. بعدتر او به‌مقابله ارته‌وردیه آمد که با او بجنگد. یک کوهی به‌نام پرگه، آنجا جنگ کردند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به‌عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه وه‌یزدات را درهم کوبید. از ماه گرم‌آپده (تیرماه) ۵ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگیدم. و آن وه‌یزدات اسیر شد و آنها که به‌او وفادار بودند اسیر شدند. داریوش شاه گوید: پس از آن من آن وه‌یزدات و آنها که وفاداران او بودند را گرفتم، محلی به‌نام اوو‌دی‌چیه در پارس، آنجا من آنها را کشتم. داریوش شاه گوید: این بود آنچه من در پارس کردم.

داریوش شاه گوید: آن وه‌یزدات که خودش را بردیه مینامید یک سپاهی را به‌هروَته (هرات) فرستاد. شهریار هروَته مردی بود به‌نام ویوانه، یک پارسی مطیع من. او یک مردی را فرمانده آنها کرد. او (وه‌یزدات) به‌آنها گفت: حرکت کنید، ویوانه و ارتش آن کس که خودش را شاه داریوش می‌خواند در هم کوبید. پس آنگاه این سپاه به‌راه افتاد که وه‌یزدات فرستاده بود تا با ویوانه بجنگد. دژی به‌نام کاپیشه‌کانیش، آنجا جنگیدند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به‌عنایت اهورامزدا سپاه من آن سپاه نافرمان را درهم کوبید. از ماه انامکه (دی‌ماه) ۱۳ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگ کردم. داریوش شاه گوید: باز هم بعدتر شورشیان جمع شدند و برابر ویوانه بیرون آمدند تا بجنگند. یک آبادی به‌نام گندوتوه، آنجا جنگیدند. اهورامزدا مرا یآوری داد. به‌عنایت اهورامزدا سپاه من سپاه شورشی را درهم کوبید. از ماه وی‌یخه (اسفند) ۷ روز گذشته بود. آنوقت با آنها جنگ کردم. داریوش شاه گوید: پس آن مرد که فرمانده آن سپاه بود که وه‌یزدات به‌سوی ویوانه فرستاده بود با اندکی از اسب‌سواران گریخت و رفت، یک دژ به‌نام ارشادا در هروَته، به‌پشت آن رفت. بعد از آن ویوانه با سپاهش به‌تعقیب آنها رفت، و در آنجا وی را و مردانی که وفادار به‌او بودند دستگیر کرد و کشت. داریوش شاه گوید: از آن‌پس این سرزمین از آن من شد. این بود آنچه من در هروَته کردم.

داریوش شاه گوید: وقتی من در پارس و ماد بودم، باز برای بار دوم بابلیها شوریدند. مردی به‌نام آر‌خه، یک ارمنی پسر هلدیته، او در بابل به‌پا خاست. یک آبادی به‌نام دوباله، از آنجا او به‌دروغ به‌سپاه گفت: من نبوخذنصر پسر نبونعید هستم. آنگاه مردم بابل از من نافرمان شدند، همراه آن ارخه رفتند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد. داریوش شاه گوید: پس من سپاه به‌بابل فرستادم. یک پارسی به‌نام ویده‌فرنه، مطیع من، او را فرمانده آنها کردم. گفتم: حرکت کن آن سپاه بابلی را که خودش را از من نمیداند درهم کوب. پس ویده‌فرنه با سپاه به‌بابل رفت. اهورامزدا مرا

یاوری داد. به عنایت اهورامزدا ویده‌فرنه بابلیها را درهم کوبید و تار و مار کرد. از ماه وَرَکَه‌زَنَه (آبان؟) ۲۲ روز گذشته بود. آنوقت آن ارخه که به‌دروغ خودش را بُوَخَدَنَصَر نامیده بود و مردانی که به‌او وفادار بودند، او همه را اسیر گرفت. من فرمانی فرستادم. این ارخه و مردانی که به‌او وفادار بودند، در بابل به تیغ سپرده شدند. داریوش شاه گوید: اینست آنچه من در بابل کردم.

داریوش شاه گوید: اینست آنچه من به عنایت اهورامزدا انجام دادم، تنها در همان سال و پس از آنکه شاه شدم ۱۹ جنگ کردم. به عنایت اهورامزدا همه را سرکوب کردم و ۹ پادشاه را گرفتم. یکی گائوماتا نام [داشت و یک] مغ بود. او به‌دروغ گفت که من بُرَدِیَه پسر کوروش هستم. او پارس را نافرمان کرد. یکی اترینه نام، خوزستانی بود. او به‌دروغ گفت که من شاه خوزستان هستم. او خوزستان را از من نافرمان کرد. یکی نیدیتتایل نام، بابلی بود. او به‌دروغ گفت که من بُوَخَدَنَصَر پسر نبونهد هستم. او بابل را نافرمان کرد. یکی مرتیه نام، یک پارسی بود. او به‌دروغ گفت که من ایمانیش شاه خوزستان هستم. او خوزستان را نافرمان کرد. یکی فره‌ورتیش نام، مادی بود. او به‌دروغ گفت که من خَشْتَرِیْتَه از خاندان هوخشتره هستم. او ماد را نافرمان کرد. یکی چِیْتَرَن تَخْمه نام، ساگارتی بود. او به‌دروغ گفت که من شاه ساگارتیه هستم از خانواده هوخشتره. او ساگارتیه را نافرمان کرد. یکی فراده نام، یک مارغویه بود. او به‌دروغ گفت که من شاه مارغوه (مرو) هستم. او مارغویه‌ها را نافرمان کرد. یکی وه‌یزدات نام، یک پارسی بود. او به‌دروغ گفت که من بُرَدِیَه پسر کوروش هستم. او پارس را نافرمان کرد. یکی ارخه نام، ارمنی بود. او به‌دروغ گفت که من بُوَخَدَنَصَر پسر نبونهد هستم. او بابل را نافرمان کرد. داریوش شاه گوید: این ۹ پادشاه را من در این جنگها گرفتم.

داریوش شاه گوید: سرزمینها اینها بودند که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد. اینها مردم را فریب دادند. بعد از آن اهورامزدا آنها را به‌دستهای من داد، همانگونه که به‌کامم بود با آنها کردم.

داریوش شاه گوید: تو که از این پس پادشاه خواهی بود، خودت را در برابر دروغ نگاه دار. کسی که پیرو دروغ باشد را به‌شایستگی کیفر بده اگر تو چنین می‌اندیشی که کشور من پر امن باشد. داریوش شاه گوید: اینست آنچه من کردم به عنایت اهورامزدا در همان سال. تو که از این پس این نوشته‌ها را خواهی خواند، نسبت به آنچه من کردم یقین داشته باش. آیا پنداری که اینها دروغ است؟ داریوش شاه گوید: من به‌اهورامزدا سوگند می‌خورم، اینها راست است و دروغ نیست. من در همانسال انجام دادم. داریوش شاه گوید: به عنایت اهورامزدا و توسط من بسیاری

دیگر بیش از این انجام شد که آنها را در این نگارش نوشته‌ام. از این رو آنچه من کردم نوشته‌ام که کسی که از این پس این نوشته‌ها را میخواند خواهد اندیشید که اینها دروغ است. داریوش شاه گوید: آنها که پیشتر از این شاه بوده‌اند، توسط آنها آنقدر کرده نشده است که من به‌عنایت اهورامزدا در همانسال کردم. داریوش شاه گوید: اینک یقین داشته باش نسبت به آنچه من کردم. همچنین مردمی که دور هستند. آنها را می‌پوشان. اگر این نوشته‌ها را نپوشانی، آنرا برای مردم بگویی، اهورامزدا دوست تو بادا و خانواده‌ات همواره استوار بادا و عمرت دراز بادا. داریوش شاه گوید: اگر تو این نوشته را نپوشانی، آنرا به مردم نگویی، اهورامزدا نابودکننده تو و نابودکننده خانواده‌ات بادا. داریوش شاه گوید: این که من کردم در همان سال به‌عنایت اهورامزدا کردم. اهورامزدا مرا یآوری کرد، و خدایان دیگر که هستند.

داریوش شاه گوید: از این رو اهورامزدا مرا یآوری کرد، و خدایان دیگر که هستند، زیرا که من بدکار نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورگو و ستمگر نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام. برطبق راستی عمل کردم. نه نسبت به ضعیفان و نه نسبت به نیرومندان ستم نکردم. کسی که با خانواده من همکاری کرد من او را به‌شایستگی پاداش دادم. کسی که گزند رساند او را کیفر دادم. داریوش شاه گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود، کسی که پیرو دروغ باشد، کسی که ستمگر باشد، با آنها دوست مباش، آنها را به‌شایستگی کیفر بده.

داریوش شاه گوید: تو که از این پس این نگارش را که من نوشته‌ام خواهی یافت آنها را از بین مبر. از این پس تا توان داری آنها را نگاه دار. داریوش شاه گوید: اگر تو این نوشته را دریابی و تا توان داری آنها را از بین نبری و آنها را نگاه داری، اهورامزدا دوست تو بادا، و خانواده‌ات استوار بادا، و عمرت دراز بادا، و هرچه بکنی اهورامزدا تو را کامیاب کند. داریوش شاه گوید: اگر تو این نوشته‌ها را دریابی، و تا وقتی که در قدرت هستی آنرا از بین ببری یا آنرا حفظ نکنی، اهورامزدا نابودکننده تو و خانواده‌ات بادا، و هرچه انجام دهی اهورامزدا آنرا نابود کند.

داریوش شاه گوید: اینها هستند مردانی که آنجا بودند وقتی من گائوماتا را که خودش را بَرَدِیَه نامیده بود کشتم. آنوقت این مردان با من به‌عنوان وفاداران من همکاری کردند. وینده‌فرنه نام پور وایسپاره پارسی. اوتانه (هوتن) نام پور ثوخره (سوخرا) پارسی. گائوَبَرَوَه نام پور مردونیه پارسی. ویدَرنه نام پور بَغایِغنه پارسی. بَغَبوخشه نام پور داتوَوَهیَه پارسی. اردومینش نام پور وَهتو که پارسی. داریوش شاه گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود، افراد خاندان این کسان را در حمایت بگیر.

داریوش شاه گوید: به عنایت اهورامزدا اینست نگارشی که من کردم. جز این [نسخه‌ئی] به زبان آریایی نوشته شد و بر پوست (طومار پوست گوسفند) بود، و بر چرم (طومار چرم گاو) بود. جز آن یک پیکری از خودم کردم. در کنار آن شجره‌نامه خودم کردم. و این نوشته شد و در برابر من خوانده شد. بعدتر این نوشته را من به همه جا به میان مردم سرزمینهای تابعه فرستادم.

داریوش شاه گوید: اینست آنچه من کردم در دومین و سومین سالها پس از وقتی که شاه شدم. سرزمینی به نام خوزستان نافرمان شد. یک مردی به نام اَتمِیَته، خوزی، آنها وی را فرمانده کردند. پس از آن من لشکر فرستادم. یک مردی به نام گائوبرووه پارسی، مطیع من، او را فرمانده آنها کردم. پس گائوبرووه با سپاه به خوزستان رفت. او با خوزی‌ها جنگید. آنجا گائوبرووه خوزی‌ها را شکست داد و در هم کوبید و فرماندهشان را دستگیر کرد. او وی را به نزد من آورد. من او را کشتم. از آن پس این سرزمین از آن من شد. داریوش شاه گوید: آن خوزی‌ها بدکردار بودند، اهورامزدا را پرستش نمیکردند. من اهورامزدا را می‌پرستم. به عنایت اهورامزدا آنطور که کامم بود (دلم میخواست) با آنها کردم. داریوش شاه گوید: آنکه اهورامزدا را پرستد رحمت خدایی بر او است هم در حیات هم در ممات.

داریوش شاه گوید: پس از آن من با لشکر به سکا رفتم. پس از آن [به سرزمین] سکاییهای تیزخود [رفتم]. این سکاییها وقتی من به دریا (یعنی رودخانه) رسیدم از برابرم دور شدند و به پشت دریا رفتند. آنجا با سپاه از دریا (یعنی رودخانه) گذشتم. پس از آن من سکاییها را به سختی سرکوب کردم. یکی دیگر را نیز دستگیر کردم. این یکی را بسته به نزد من آوردند، او را کشتم. فرماندهشان اسکوخته نام، او را دستگیر کردند و به نزد من آوردند. من دیگری را فرمانده آنها کردم آنطور که دلم میخواست. از آن پس این سرزمین از آن من شد. داریوش شاه گوید: آن سکاها بدکردار بودند و اهورامزدا را نمی‌پرستیدند. من اهورامزدا را می‌پرستم. به عنایت اهورامزدا هر چه دلم خواست با آنان کردم. داریوش شاه گوید: آنکه اهورامزدا را پرستد رحمت خدایی بر او باد هم در حیات هم در ممات.

سنگنبشته داریوش بزرگ در نقش رستم

خدای بزرگ است اهورامزدا، او این سرزمینها را آفرید. او آن آسمانها را آفرید. او مردم را آفرید. او شادی را برای مردم آفرید. او داریوش را شاه کرد. تنها شاه شاهان. تنها فرمانروای فرمانروایان. منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای مردمان گوناگون، شاه این کشور پهناور تا دوردستها، پور ویشاسپ، هخامنشی، پارسی پور پارسی، آریایی از ذات آریایی.

داریوش شاه گوید: به عنایت اهورامزدا این سرزمینهایند که من بیرون از پارس گرفتم، بر آنها فرمان راندم، باج به من آوردند، هرچه به آنها گفته شد انجام دادند، قوانین من آنها را در ثبات نگاه داشت. ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختر، سغد، خوارزم، زرنگان، آرَخَوَیْه، پنجاب، گندارا، سند، سکا هومکار، سکا تیزخود، بابل، آشور، عربستان، مُدرايه (مصر)، ارمستان، کاپادوکیه، لیدیا، ایونیه، سکاهاى ماورای دریا (سواحل شمال دریای سیاه تا رود دانوب)، مقدونیه، تراکیه، لیبی، حبشه، مَچِیا، کرکا (تونس). داریوش شاه گوید: اهورامزدا وقتی این سرزمینها را در اختلاف دید آنگاه آنرا به من داد. مرا شاه کرد. من به عنایت اهورامزدا شاه هستم. من آنها را در جای خود قرار دادم. هرچه من به آنها گفتم آنگونه که خواست من بود انجام دادند.

اینک اگر تو چنین می اندیشی که چندتا بودند سرزمینهایی که شاه داریوش داشت، به این تصاویر بنگر که تخت را بردوش دارند، آنگاه بدانی؛ آنگاه متوجه شوی که نیزهٔ مرد پارسی چه دور رفته است. آنگاه بدانی که مرد پارسی چه دور از پارس جنگیده است.

داریوش شاه گوید: هرچه من کردم به عنایت اهورامزدا کردم. اهورامزدا پشتیبان من بود در هرچه کردم. اهورامزدا مرا و این خاندان شاهی را و این سرزمین را از گزند در امان بدارد، من این را از اهورامزدا خواهانم، باشد که اهورامزدا این را به من عنایت کند. ای انسان! آنچه فرمان اهورامزدا است را اهمال مکن. راه راست را رها مکن، و ناامنی ایجاد مکن.